

# در توصیف رنج و لذت فریدا کالو بودن ای کاش می دانستم که هستم؟

■ حمیدرضا صدر

هائیک روزی برده به این وادی نزدیک هم نشده  
بر داشته و ادامه می دهده هونت هستم یا  
مذکر؟ زشت هستم یا زیبا؟ محبوبم را دوست  
دارم یا از او متنفرم؟ و البته پاسخی هم به این  
پرسش هائمی دهده تا از روزم فریضایی را قوام  
بخشد.

افسانه فریدا کالو می گوید نقاش  
خود ساختنای بود. می گویند قلم را پس از  
تصادف مرگاری که در جمله سالگی پشت  
سر گذاشت به دست گرفت و پرپر کشید.  
زمانی که سه دند هاش شکسته بود. حلاله که  
به او و نقاشی هایش فکر می کنیم. تصویر او  
که با ظاهر آرمانسای روزی تخت دراز کشیده  
و یازده ناشی از قطع یک پا کلنجار می رود  
رهای مان نمی کنده.

اما در نقاشی های اولیه اش نشان از درد  
نیست. مثل پرتره خواهر کوچکش. در ۱۹۲۶  
اما چندی بعد رنج و درد یکی از مضامین  
آثارش می شوند. در تابلوی *خودم و گرفتند*  
که آن را در ۱۹۳۲ کشیده. تلخی هرگز جاری  
است که با تابلوی *او با او باقی ماند*. آنچه  
وقتی به تابلوی *نقاب* در ۱۹۳۷ می رسد.  
بزرگی بی برده ای می باشد. فریدا نقاشی بر این  
چهره اش گرفته که لبالب از مالت است و  
محبت درونی اش را عرضه می کنده. نقاشی  
که تفاوت چندانی با چهره خودش ندارد.  
در تابلوی *خوگ و من* تصویر خود را زردی  
پیشانی اش انداخته و از چشمانش اشک  
باران شده. تابلوی که آن را در ۱۹۳۹ کشید.  
وقتی تصویر وی را با ما را فلیکس، ستاره  
سینما رابطه داشت. در این تابلوها مضامین  
جسمی که آسیب دیده، فتابیری اش که  
حریان شده، زیبایی ای را از دست داده و فقط  
درد را به ارغاف آورده. همان است. این جسم  
لختی که نه می توانی رهاش کرد. نه به آن  
می اعتماد ماند و نه در دهنش را ناده گرفت.

چنان که در تابلوی *فکر کردن در مورد مرگ* خود را با چنان تصویر کرده که سیل هایش  
پر رنگ شده و جسمه ای در پیشانی اش جلب نظر می کنده. بیرون زندگی و مرگ به روایت  
او به ریاضی پیچیده می زند. آن آبروان پوست و سیل روانه نه فقط معیارهای زنانه را به  
هیچ گرفتارند و آشوبی می داند را هم به رخ می کشند. بلکه ما را با دیگر به فریدا - خود  
او - باز می گیرانند.  
آنچه از دل رنگها و پرده ها بیرون زده و ما را نشانه می روند. نقاشی هایی که به ما اجازه  
می دهد زیر لب زمزمه کنیم: *ایه خود را دوست داریم و شیشه خود هستیم.*  
سناش اگر فریدا کالو قابل درک است. چرا که سناش از خود ما هم هست. خود من. فقط  
من. اما پرسش های من چیست؟ آیا لاجرم در دهن مان، بلش می بنده.



کنار نهم میاهه ای از کتاب های  
مربوط به فریدا کالو - نقاشی هایش -  
زندگی نامه و خاطرات اطرافش - جلب  
نظر می کنده. همسرم سال هاست شیفته کالو  
است. طی سفر ها همه جا را برای یافتن کتاب  
نارهای در مورد او زیر پا گذاشته ام. حقیقت  
این است تا گمان به خود آمدم و فریدا کالو را  
که یک «کالت» - دارای طرفداران ویژه - بود  
چهره جهانی نام آشنایی یافت.

وقتی هایدن هر را زندگی نامه فریدا را در  
سال ۱۹۸۲ چاپ کرد، خوابش را نمی دند  
این کتاب دست های فیلم سینمایی - فریدا یا  
بازی سلما هائیک شده و هالیوود آن را مبنای  
ساختن آری قرار دهد. قلم با به هید استکار  
گذاشت و آوازه فریدا ترجمه تماشاگران  
بی حوصله را هم جلب کرد. اکنون فریدای  
معروف، نقاش، مؤنث دوران به شمار  
می رود. اما چرا و چگونه؟ از جدایت اش  
چیست؟ در آنچه یافته ایم؟

فریدا در نگاه اول عناصر دراماتیک  
نامه را می رادر خود جمع کرده اند. است  
مکزیکی است. معلول است. نقاش است و  
زندگی هاش قافله پریشانی داشته. محبوبه  
تروئسکی - بله تروئسکی - بوده و مراده و  
از دواش با دیگر ریورا - نقاش معروف  
مکزیک - تنها با داور رابطه توانسته  
به عشق و نظر توان استکار است و توان  
بالتز در پاره شده است. بلکه در وجه فریدی  
هم غریب به نظر می رسد. اگر ریورا  
عظیم الجثه و خوار است. فریدا  
کوچک اندام و نحیف است. اگر از این  
لبالب از اعتماد به نفس آمیخته به لاکدی  
در چهره ریورا موج می زند. هر دو انتظار  
بی ثمر در اجزای صورت فریدا دیده شداند.  
با این وصف قدرت انسار کشیمای در  
چهره، آرایش و سجانه به دقت آزمایه و  
رنگ آمیزی شده فریدا موج می زند. زنی که

شیفته لباس هایش و زین هایش و البته خودش بود. اکثر هشاد تابلوی که از میان خود  
صد و پنجاه اثر در گالری بیت لندن ارائه شده. فریدا را به قلم فریدا موسوم کرده اند. زنی که  
نمی توانست به آنچه خیره شده و خود شیفته اش را پنهان کنده.  
در تابلوی *مروزش با عنوان پدر و مادر بزرگ و والدینم و من با شجره نامه* خانوادگی از  
فریدا که چهره وی پدر زون و مادر مکزیکی و سپس پدر و مادر بزرگ های در دو دایره هوز  
از هم می ویم. گویی آن ها هستند که از فریدا زاده شده اند نه برعکس. چنان که در تابلوی  
خار کشیم به ستاره آن سلامت می بخشند تصویر خود را کنار مارکش کشیده و جانی دیگر  
کنار استاین.

در آفرین مایه ای مربوط به هونت جاری هسته و با نظری می رسد که به نام خود پرسیده  
هم کنه همسنگ های با او پایی و همس قدم بلند را - که اکثر زنها بر زمین بار می رسد